

۱۷۴۳۸

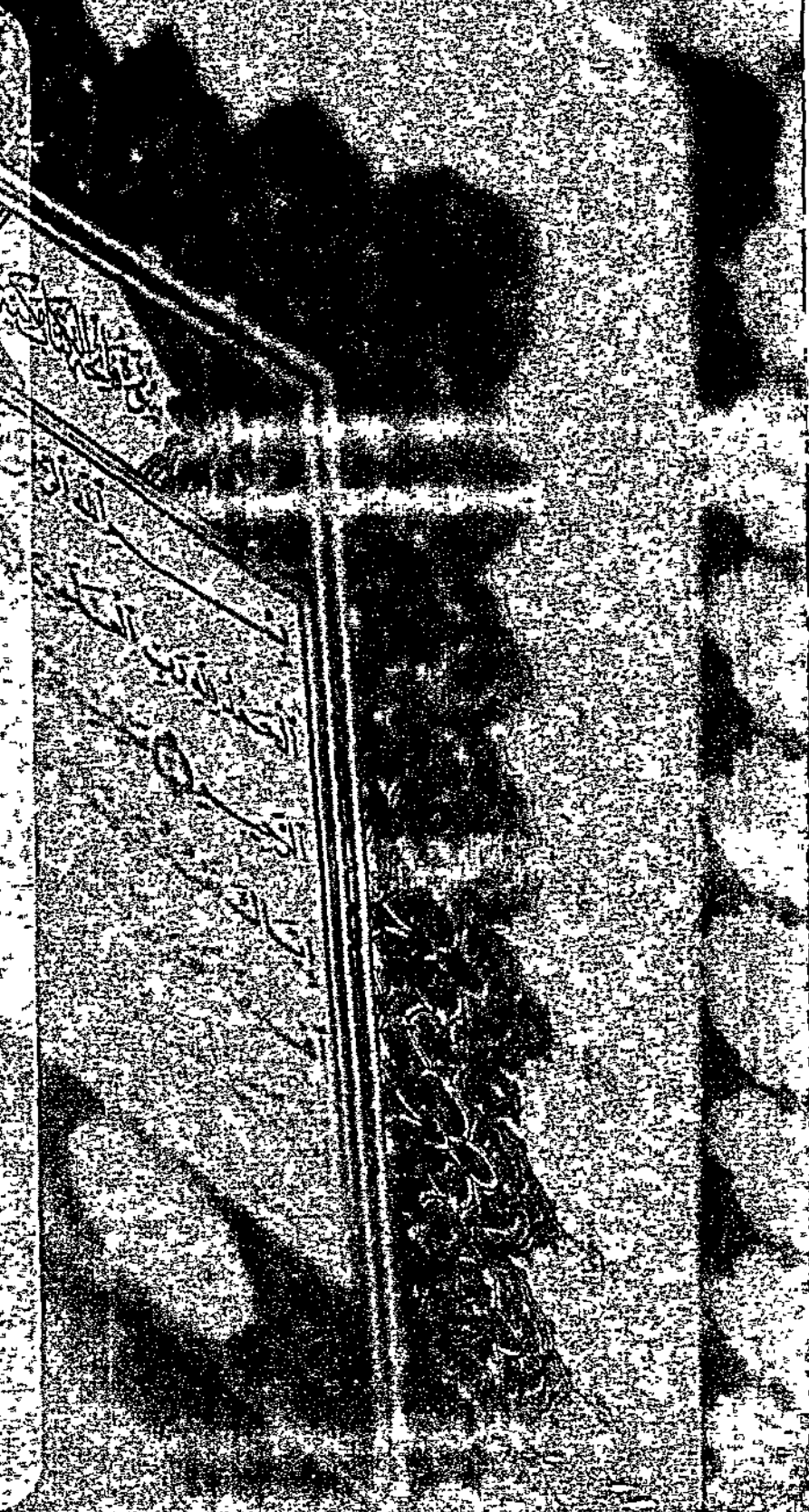
اساتذ در قرآن کریم

بعضی از اساتذ می گویند که هر انسان دارای شاکله‌ی ویژه‌ی خویش است، هر شاکله‌ی که در او قرار دارد، در واقع همان شاکله‌ی او است. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید.

این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید.

بعضی از اساتذ می گویند که هر انسان دارای شاکله‌ی ویژه‌ی خویش است، هر شاکله‌ی که در او قرار دارد، در واقع همان شاکله‌ی او است. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید.

همان گونه که هر انسان دارای شاکله‌ی ویژه‌ی خویش است، هر شاکله‌ی که در او قرار دارد، در واقع همان شاکله‌ی او است. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید. این شاکله‌ی او را می‌توان به گونه‌ی گوناگون نامید.



اصول و جلوه‌های زیبایی شناسی در قرآن کریم

(قسمت سوم)

سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

مهرادب

و ناگزیری با فطرت انسانی ناسازگار است و در نقطه‌ای به بن‌بست و چالش می‌رسد. در برابر این التزام و ناچاری و ناگزیری و پایبندی، وظیفه جای دارد. وظیفه دارای مبدئی فطری است و مسیر حیات انسانی را در گستره‌های فکری و اخلاقی و رفتاری مشخص می‌کند تا او را به شکوفایی و کمال رهنمون گردد. انسان در ذات و جان خویش به این وظیفه، تمایل می‌یابد و آن را نوعی الزام و اجبار نمی‌یابد؛ بلکه آن را با شکوه و اجلال می‌نگرد و احترامش به آن، نه به دلیل ترس و بیم، بلکه به سبب ابهت و بزرگی و شکوه آن است. پس حسنی ایشان را در برابر آن، در وجود انسان پدیدار می‌شود تا به وظیفه اخلاقی خود قیام کند.

هرگاه همه مذاهب و نحله‌های انسانی در اجتماع و اندیشه و دین را از آغازین روز حیات بشر بررسی کنیم، درمی‌یابیم که هیچ مذهبی نتوانسته فراگیری و گسترده‌گی نقش وظیفه را ایفا کند. اسلام که خاتم ادیان است، آمد و حیات را وظیفه انسان قرارداد، یعنی وظیفه با همه‌ی معانی عام و گسترده‌اش که هر زمان و مکانی را از دور و نزدیک و گذشته و حال و آینده دربرمی‌گیرد و همه‌ی امت‌ها را با هر گونه آداب و رسوم و فرهنگ شامل می‌شود. برای واکاوی این حقیقت، باید تصور اسلام را از حیات بررسی کرد.

پیشتر یاد کردیم که قرآن کریم می‌فرماید:
 وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ..

و [به یاد آر] آنگاه که پروردگارت فرشتگان را گفت: من در زمین جانشینی - برای مخلوق پیشین یا نماینده‌ای از خود - خواهم آفرید، گفتند:

آیا کسی را در آن می‌آفرینی که تباہکاری کند و خون‌ها ریزد، در حالی که ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌کنیم؟ [خداوند] گفت: من می‌دانم آنچه شما نمی‌دانید. پس اراده‌ی الهی این گونه بود که حیات مقامی جدید و تازه یابد، نه آن چنان که پیشتر فرشتگان بدان انس داشتند یا می‌شناختند. این دگرگونی مقام حیات که اراده‌ی خدا بدان نشانه رفت، چند معنای دقیق دارد: - این مقام نویسیار جدی بوده و در آن عبث و لهو و خرده کاری راه نداشته است.

- این تحول به خودی خود، امری است عظیم و گرفتار قدر؛ زیرا به خدای سبحان پیوند دارد.

- وجود با هر چیز و هر کس که در آن است، به خدای یگانه‌ی آفریننده‌ی همه چیز بازمی‌گردد.

این کرهی خاکی که جای زندگانی با همه‌ی زمینه‌های حیات است، آفریده شد تا این خلیفه بر آن پای گذارد. این تعبیر دارای معانی عظیم و ارجمندی است: هم جایگاه را می‌رساند و هم رسالت را. هم تکریم انسان است؛ زیرا نشان می‌دهد که خداوند خواسته تا انسان را جانشین خود در زمین سازد؛ و هم ویژگی او را نسبت به آفریده‌های دیگر بیان می‌دارد و مایه‌ی تمایزش را بازمی‌گوید. اما این مقام و ویژگی عارضی نیست؛ بلکه پایدار است و از آن همه‌ی آدمیان است و در گستره‌ی روزگاران استمرار دارد. لکن از آن جا که خلافت یک صفت است، باید ویژگی‌های آن مستخلف در این خلیفه باشد تا جانشین بودنش صدق یابد. حال که خلافت یک مقام است، باید این خلیفه دارای ویژگی‌های خدایی باشد تا بتواند خلیفه‌ی او در زمین گردد. پس اگر این ویژگی‌ها به انحراف گراید، دیگر آن مقام خلافت برجای نمی‌ماند. به عبارت دیگر، انسان در ماهیت خویش، دارنده‌ی آن ویژگی‌های خدایی است تا

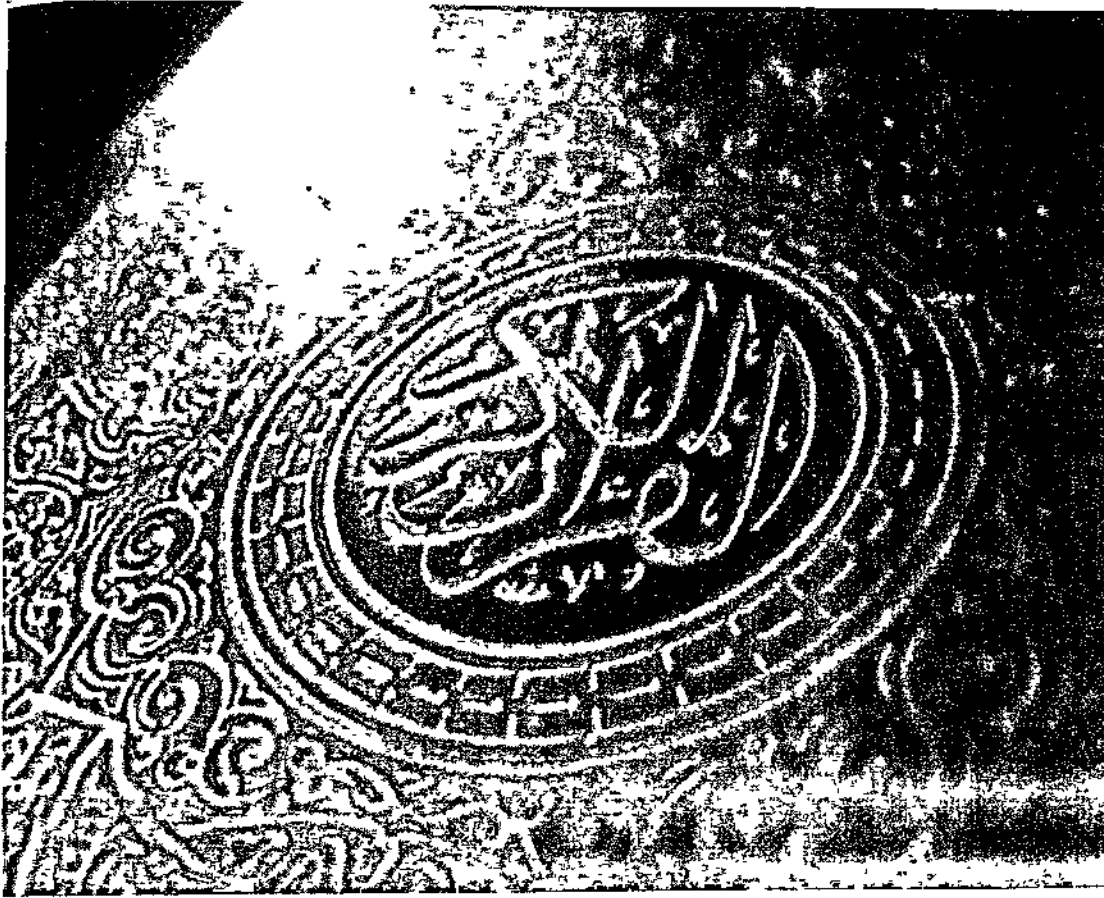
بتواند به مقام خلافت وی در زمین برسد. اما باید این ویژگی‌ها را احراز و نگاهداری کند تا بتواند این مقام را حفظ نماید. این مقام بدان گونه نیست که انسان در آن جاودانه باشد و هر گونه و هر زمان که خواهد، با آن ارتباط برقرار کند. همین نشان می‌دهد که خلافت مقام و وصفی پویا و جاری و پرنشاط است، نه ساکن و ایستا و جامد؛ و از همین جا است که آن را رسالت هم می‌دانیم. انسانی که صاحب رسالت نباشد، دارای مقام خلافت نیست. همه‌ی مقتضیات این رسالت باید در انسان گرد آید تا بتوان او را خلیفه‌ی خداوند دانست. انسان با همه‌ی توان خویش می‌تواند به این رسالت عمل کند و در این مسیر کاملاً مختار و آزاد است؛ و به سبب همین آزادی است که فرشتگان بر آشفتنند و آن پرسش را از خدا کردند.

همه‌ی این زمین برای انسان آفریده شد یا توان گفت که حیات در این زمین برای او خلق گشت تا خداوند وی را به خلافت خویش در آن تکلیف بخشد. خلافت بدین معنا است که خداوند او را امین و نفع شمرد و اگر چنین نبود، او را در زمین خلیفه نمی‌ساخت. پس این خلافت امانتی است بر عهده‌ی انسان که هرگز نمی‌تواند از آن شانه خالی کند یا از مقتضیاتش تن بزند یا در برابرش مقاومت و خودداری نشان دهد. پس همه‌ی حیات امانتی است در دست انسان تا با آن، عناصر این خلافت را محقق سازد.

برای تأکید همین معنا است که خداوند فرماید:
 إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

همانا ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، ولی از برداشتن - پذیرفتن - آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و آدمی آن

ببینوایی، اگر خان لباس نو بپوشد، همه می‌گویند مبارک است، اما اگر فقیر بپوشد، می‌گویند از کجا آورده‌ای؟



را برداشت - پذیرفت نه، پراستی که او ستمگر و نادان است.

این آیه با عبارت انا عرضنا آغاز می‌شود که در خود، معنای آزادی و اختیار را دارد. هرگز نمی‌توان چیزی را به کسی عرضه و پیشنهاد کرد، مگر آن که برایش حق رد یا قبول فرض گردد و قدرت ارزیابی آن را داشته باشد. نیز عرضه متضمن معنای احترام و تقدیر نیز هست و تکریم انسان را نشان می‌دهد و از جایگاه والایی او حکایت دارد. در ادامه، از امانت سخن رفته است. باید دید که مقصود از امانت در این جا چیست.

امانت دارای بار معنایی شامل و جامعی است که در عین حال، بر نوعی اهمیت و خطیر

بودن دلالت دارد. امانت نشان می‌دهد که این وظیفه هم دقیق است و هم عمیق. دقیق است؛ زیرا انسان در ادای آن، در هر دو قلمرو حیات انسانی و طبیعی درگیر است. عمیق است؛ زیرا بیش از هر چیزی، به ایمان بازمی‌گردد، ایمان به پروردگار و ذات انسانی خویش و حیات و وجود و همه‌ی بشریت. و نیز خطیر بودن را نشان می‌دهد؛ زیرا رعایت این امانت، فداکاری و ایثار و پاکبازی می‌خواهد. اگر امانت با این ویژگی همراه نگردد، عین بهره‌کشی ظالمانه است.

این آیه نشان می‌دهد که آن امانت بسیار عظیم و پرابهت بوده، به گونه‌ای که خداوند آن را بر آسمان و زمین و کوه عرضه کرده است و این‌ها از مهابت و شکوه آن، تاب تحملش را نداشته‌اند. طبیعت این هر سه لب به سخن گشوده و ترجمان آن سخن را خداوند چنین گزارش کرده است: فائین ان یحملنها. معنای این آیه و سر باززدن چیست؟ گفتیم که این عرضه متضمن معنای حریت و آزادی است. پس بعید نیست که آن هر سه از پذیرش آن مختارانه سر باز زده باشند. آیه نشان می‌دهد که این‌ها توان حمل آن بار بزرگ را نداشته‌اند. اگر آزادی و اختیار معنا

نداشت، دیگر بی‌معنا بود که از تحمل و عدم تحمل سخن به میان رود؛ چرا که مقصود از آیه، پذیرفتنی مختارانه است. کلمه‌ی اشققن در پی همین تعبیر تأکید می‌کند که مهابت آن امانت در حد و اندازه‌های بوده که آسمان و زمین و کوه با همه‌ی صلابت و بزرگی و استواری‌شان از آن بیم ورزیدند و ضعف خود را در تحمل این امانت اقرار نمودند.

سپس ناگاه و بی‌مقدمه از این سخن می‌رود که انسان آن را پذیرفت. این یکبارگی از چه رو است؟ چرا انسان در این باره نیندیشید و در معنای این امانت تدبیر نکرد؟ چرا تحمل یا عدم تحمل خود را ارزیابی نکرد؟ این نشان می‌دهد که طبیعت حیات انسان و فطرت ناب وی بر اطاعت بوده؛ و آن گاه که خداوند این امانت را به وی عرضه کرده، او بر مینای فطرت ناب دست‌نخورده‌اش حتی به خود فرصت درنگ و انتظار نداده و این امانت را پذیرفته است. همین حکایت دارد که غایت حیات انسان در زمین، حمل این امانت بوده؛ به گونه‌ای که انسان در پذیرش آن لحظه‌ای هم درنگ نکرده است.

نکته‌ی درخور نظر این که هنگام پذیرش این امانت، از انسان سخن می‌رود و نه خلیفه. یعنی

پذیرنده‌ی این بار، بیش و پیش از هر عنوان دیگر، انسان است؛ با همه‌ی ویژگی‌های انسانی‌اش. سپس با قبول این امانت، به مرتبه‌ی خلافت خداوند ارتقا یافته است. گویا خدا او را آفریده تا با پذیرش این بار گران، ارتقایش بخشد و فرازش ببرد. در عین حال، می‌توان از این تعبیر برداشت کرد که انسان، با ظرفیت و توان انسانی، این بار گران را پذیرفت؛ پس هیچ مانعی نباید او را از ادای این امانت غافل سازد و در برابرش بایستد. به عبارت دیگر، انسان با صرف نظر از هر وصف و عنوان دیگر، به این وظیفه تن داده و همین رسالتش را مستمر و بی‌قید و جاودان می‌سازد.

اکنون می‌توان پرسید: «اگر چنین است، چرا خداوند انسان را در پذیرش این امانت، ظلوم و جهول می‌شمرد؟» راز این سخن آن است که حمل امانت کاری بر پایه‌ی آزمون و خطا است؛ و بسیار پیش می‌آید که برای ادای این وظیفه، انسان به خطا دچار گردد و به لغزش افتد. گاه پرده‌های وهم پیش چشم انسان کشیده می‌شود و بصیرتش را ناکارآمد می‌کند و بدین سان، وی به ظلم می‌افتد و کاری جاهلانه می‌کند. این تجربه آزمونی وجودی و آفرینی و مربوط به همه‌ی هستی است و از مطلق انسان در آن سخن

ذوق نقد می‌یابد.

- جنبه‌ی وجدانی. ساختار بیانی و ترکیب فکری دست به دست هم می‌دهند تا انگیزه‌های زیبادوستی و بهره‌گیری از جمال مظاهر هستی را که قرآن کریم تصویر نموده، در انسان بیدار کنند.

ویسلر می‌گوید: «طبیعت، به خودی خود، بسیار کم می‌تواند تصویری هنری به معنای واقعی بیافریند» مقصود این است که انسان باید چشم خود را تربیت کند تا زیبایی را در طبیعت کشف کند و بنگرد و این، به تعبیر «سزان» نقاش، از راه تماس مستمر با طبیعت حاصل می‌شود. انسان، خواه هنرمند باشد و خواه نه، به ضرورت باید هوشمندی جمال‌شناسانه در باره‌ی طبیعت بیابد. از این روی، قرآن کریم همه‌ی مظاهر طبیعت را در تصویرگری‌های خویش پیش چشم انسان می‌آورد: فراز زمین و درون آن را؛ میان آسمان‌ها و درونش را؛ اعماق دریاها و سطح آن را.

هر تصویر طبیعی قرآن با ساختار بیانی و هنری و دلالت فکری خاص خود عرضه می‌شود و بدین لحاظ، باید پنج جنبه را در بررسی این تصویرها از نظر دقت گذراند:

- تصویر بیانی که پیش درآمدی برای یافتن ذوق جمالی و برانگیختن حس زیبایی‌شناسی است.
- جنبه‌ی فکری که آن تصویر هنری در ذهن برمی‌انگیزد و فکری زیباشناسانه از آن پدیدار می‌سازد. بدین سان، انسان توانا می‌شود تا تصویری کلی از آن فکرهای برآمده از تصور حسی بیابد.
- چگونگی ارتقایافتن و رشد انسان برای دستیابی به حس زیبایی‌شناسی و جمال‌یابی و نقد هنری.
- منجر شدن این حس زیبایی‌شناسی به تربیتی ذوقی و تقادانه برای یافتن ایمان به تناسب و انسجام و سازگاری حیات و ارتباط زنده و پویا میان همه‌ی موجودات هستی.

- انجامیدن این ایمان ذوقی به ایمان درونی و عقلانی به وجود و صفات خدای سبحان.

پی‌نوشت:

۱. اسراء، آیه ۸۴

۲. بقره، آیه ۳۰

۳. احزاب، آیه ۷۲

۴. انسان، آیه ۲ و ۳

۵. قیامت، آیه ۱۴ و ۱۵

۶. ذکر یا ابراهیم: مشکله الف، ص ۵۴

و ذات خویش، و نیز انسان و جامعه‌ی بشری و محیط طبیعی و اجتماعی او را احیا می‌سازد. این احیا با برانگیختن حس زیبایی‌شناسی در انسان صورت می‌پذیرد؛ یعنی برانگیخته می‌شود تا در آیات جمالی خداوند نظر کند و ژرف‌کاوی نماید و آن‌ها را به تماشا بنشیند. این جلوه‌های جمال در هر دو قلمرو پدیده‌های فلکی و طبیعی، و نیز پدیده‌های انسانی قابل بررسی هستند. اکنون به تماشای این دو قلمرو می‌نشینیم.

پدیده‌های فلکی و طبیعی

قرآن کریم چگونه آیات طبیعی و فلکی را به تماشا نهاده تا حس زیبایی‌شناسی را در نهاد انسان بیدار و شکوفا کند و آن را از پایه‌های شخصیتش گرداند تا برای تشخیص حق از باطل به یاری‌اش آید؟

شیوه‌ی قرآن در عرضه‌ی این آیات، از سه جهت متمایز است:

- ساختار بیانی که پیش‌درآمد ذوق جمالی و حس زیبایی‌شناسی است.

- ترکیب فکری که از رهگذر آن، عقل برای آزاداندیشی تربیت می‌شود و نیروی ارزیابی و

هر انسان دارای شاکله‌ی ویژه‌ی

خویش است، هر امت نیز شریعت

و منتهای و راه خود را دارد. این

شاکله‌ی فردی یا جمعی، برخاسته

از موضع انسان یا امت با دیدگاهی

متین و رویکردی خاص است؛ بدین

معنا که آن فرد یا جامعه به یکی از

مقاصد حیات انسانی نظر دارد و نه به

همه آن‌ها.

خدای سبحان به فطرت بشری این

توان و امکان را عطا نموده که

حیات و رشد خویش را تضمین

نماید؛ و این امکان را با آزادی

بخشیدن به وی محقق ساخته است.

آزادی از حیات ریشه گرفته و

حیات از آزادی؛ و فهم هیچ یک بی

دیگری ممکن نیست.

می‌رود؛ پس ممکن است کسانی در این آزمون دچار خطا نگردند، اما جنس انسانی در معرض خطری سنگین برای انجام این وظیفه است. البته می‌توان گفت که این بیان در مقام انذار انسان نیز هست تا او بداند که به چه مسئولیت سنگینی تن داده است و از آفاق پریم آن باید بر حذر باشد.

خدای سبحان به فطرت بشری این توان و امکان را عطا نموده که حیات و رشد خویش را تضمین نماید؛ و این امکان را با آزادی بخشیدن به وی محقق ساخته است. آزادی از حیات ریشه گرفته و حیات از آزادی؛ و فهم هیچ یک بی دیگری ممکن نیست. پس در این صحنه‌ی بی‌نظیر که از عرضه‌ی امامت بزرگ هستی به انسان یاد شده، از آزادی او با تصویری کامل و شامل یاد می‌گردد و در وجه مختلف بر آن تأکید می‌شود تا اندیشه‌ها در آن به تأمل واداشته شود و بصیرت‌ها بر گرد آن بچرخد. یکی از آیات تصویرگر این آزادی کامل و شامل، این سخن پروردگار است:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته - نطفه مرد و زن - بیافریدیم، او را می‌آزماییم و از این رو شنوا و بینایش ساختیم. ما راه را به او بنمودیم، یا سپاسگزار باشد و یا ناسپاس.

شعور یا احساس ذاتی انسان، نخستین مرتبه‌ی آزادی او است. این شعور یا احساس، آگاهانه و همراه با قدرت و اختیار است و به او این توان را می‌دهد که هر گونه خواهد بیندیشد یا عمل کند. از همین جا است که او می‌تواند به نقد و بررسی و واکاوی پردازد و حتی خود را آزادانه و هوشمندانه نقد کند و عیوب خویش را دریابد. این همان آزادی‌ای است که اسلام، انسان را به آن حرمت بخشیده و او را فراخوانده که همیشه از آن پاسداری کند:

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ
بلکه آدمی بر نفس خویش بیناست - که چه کرده و چه می‌کند - هر چند که عذرهای خود را [بر گناه] در میان آورد.

آن‌گاه که قرآن کریم ماهیت انسان و رسالت و ویژگی‌های فطری او را برابر ما نمایان می‌سازد، راهی را به ما نشان می‌دهد که این فطرت می‌بیماید. این جا است که قرآن رابطه میان انسان